دوشنبه ۵ شهریور ۱۴۰۳
شماره ۴۲۱۶
FARHIKHTEGANDAILY.COM
FARHIKHTEGANONLINE

درباره استاد بهمنی تصویرگر لحظه عشق و غم و شادی

من زنده‌ام هنوز و غزل فکر می‌کنم

مریم فضائلی
خبرنگار گروه فرهنگ

«باور کنید حال و هوایم مساعد است
این شایعات شیوه برخی جراید است
یک صبح تیتر می‌شوم: این شخص... [بگذریم]
یک عصر: خوانده‌اید... و تکرار زاید است
من زنده‌ام هنوز و غزل فکر می‌کنم
باور نمی‌کنید، همین شعر، شاهد است»

محمدعلی بهمنی این اثر را در سال ۸۸ درست ۳۸ سال بعد از چاپ اولین اثر خود منتشر کرد تا به همه دوستداران غزل دیروز و امروز و فردا بگوید با قوت به حیات و سرودن ادامه می‌دهد. حالا او در بستر بیماری است. رد پایش در ترانه‌های مختلفی دیده می‌شود و در آهنگ‌هایی که با صدای خواننده‌هایی مانند علیرضا قربانی، حبیب، ناصر عبداللهی، همایون شجریان و... شنیده شده‌اند. ترانه‌هایی مانند «این جا برای از تو نوشتن هوا کم است»، «پرنقش‌تر از فرش دلم بافته‌ای نیست بس که گره زد به گره حوصله‌ها را» و «در این زمانه بی‌های و هوی لال پرست خوشا به حال کلاغان قیل و قال پرست!» و دیگر اشعاری که با صدای شنیدنی خوانندگان مختلف ماندگار شده است. بهمنی از زمانی که به دنیا آمد، زندگی عجیبی داشت. بزرگ شدن او در خانواده‌ای که از کودکی اشعار شاعران بزرگ را شنیده باعث شد در همان سن کودکی اولین شعرش را بگوید. دلسوزی او برای شعر و ادب ایران موضوعی است عیان؛ چراکه او در کنار سمت‌هایی که داشته، همیشه تلاش کرده به رشد موسیقی کمک کند.

با انتشار خبر بیماری بهمنی، خانواده‌اش طی بیانیه‌ای شرحی از وضعیت بیماری این شاعر اعلام کرده‌اند. در این بیانیه اشاره شده: «استاد محمدعلی بهمنی پس از طی شرایط بستری و درمان در اواخر خرداد سال گذشته، در فرآیند درمان‌های دارویی و غیردارویی از قبیل فیزیوتراپی و کاردرمانی قرار داشتند و طی این مراحل و به مرور زمان توانستند پیشرفت خوبی در روند درمان داشته باشند، به طوری که روزبه‌روز شرایط جسمی و ذهنی‌شان رو به بهبود رفت طبق توصیه پزشک روز شنبه ۲۷ مرداد سیتی تشخیصی مغز انجام شد که اگرچه زمان ارائه گزارش چند روز بعد بود اما در سیتی انجام شده علائم خاصی مشاهده نشده بود و حتی کارهای روزمره‌شان را انجام می‌دادند. اما متاسفانه در ۳۱ مرداد ماه به صورت ناگهانی توانایی حرکت و تکلم‌شان را از دست دادند. با انجام عمل پرریسک جراحی، کماکان تحت نظر پزشک هستند.» در ادامه گزارش، نگاهی داریم به سال‌ها حضور او در عرصه شعر و ترانه و موسیقی که ابعاد مختلفی هم دارد.

تولد در قطار

تولد محمدعلی بهمنی به نوعی متفاوت و عجیب رقم خورده است. او زندگی‌اش را خاص شروع کرد و در قطار میان شهری به دنیا آمد، برای همین انتظار یک زندگی متفاوت و پرفراز و نشیب از او بعید نیست. محمدعلی بهمنی علی‌رغم تولد در دزفول، دوران کودکی را در شهرهای کرج، تهران و بندرعباس سپری کرد. مطابق گفته خود شاعر، تنها دوماه به زمان تولد او مانده بود که به دلیل بیماری برادر در دزفول و عیادت خانواده از او، محمدعلی بهمنی و نام دزفول به عنوان محل زندگی‌اش در شناسنامه درج می‌شود. خانواده او اصالتا تهرانی هستند اما مدتی به دلیل شغل پدر ساکن بندرعباس شدند.

در شاعر شدن بهمنی، خانواده نقش کلیدی داشته است. بهمنی با اینکه مادر و برادران اهل شعر و ادبی داشت، اما از آن سمت پدرش به کل مخالف شاعر شدنش بود. تا جایی که با تمام شدن شیفت کاری و آمدن پدر به خانه، کتاب‌ها جمع می‌شد و حتی اگر کسی شعری می‌سرود، کتک می‌خورد. پدر بهمنی آنقدر مخالف شعر سرودن او بود که تا انتهای عمرش، این موضوع از پدر مخفی نگه داشته شد. برعکس پدر، مادر این شاعر، در کنار شعرخوانی‌هایش به زبان‌های عربی و فرانسوی هم مسلط بود. از نظر بهمنی، شعر مانند سفره غذاست که همیشه در خانه‌شان پهن بوده است: «مادرم حافظ و سعدی و مولانا می‌خواند و برادرانم شاهنامه‌خوانی داشتند. به نحوی در این بهره بردن از شعر اجبار هم بود. زمانی که برادرانم شعرخوانی می‌کردند مرا مجبور می‌کردند با همان سن کم گوش کنم، حتی گاهی نمی‌توانستم شعر را درک کنم اما از من می‌خواستند برش‌هایی از شعر را برایشان بگویم. کافی بود حواسم پرت شود تا بازخواست شوم و گوشمالی. این طور بود که من خواسته و ناخواسته شعر و وزن را آموختم. هرچند برداشتی از وزن در اشعار نداشتم اما به راحتی آن را در نوشته‌هایم رعایت می‌کردم.»

آشنایی با فریدون مشیری

جدا از خانواده، یکی دیگر از افرادی که در شاعر شدن بهمنی نقش مهمی ایفا کرده، فریدون مشیری بود. بهمنی درباره آشنا شدنش با مشیری گفته: «برادران من در چاپخانه‌ای کار می‌کردند و فریدون مشیری مسئول صفحه ادبی نشریه‌ای بود که آنجا چاپ می‌شد. سه ماه تعطیلی تابستان را من هم در آن چاپخانه کار می‌کردم. همانجا با مشیری آشنا شدم و در آن سن تمام هیجانم این بود که زودتر از هرکس دیگری نشریه و شعرها و نوشته‌های مشیری را می‌خواهم.»

او بود که برای اولین‌بار بهمنی را به راه شعر و شاعری آورد و از او خواست در ۹ سالگی شعر بگوید. بهمنی در این باره گفته است: «خودم نمی‌دانستم چنین قدرتی در من است. درواقع به نوعی فریدون مشیری این استعداد را در من دید. مرحوم مشیری برخی نوشته‌های من را خوانده بود و به من گفت که می‌توانی شعر بگویی. بعد هم چند بار از من پرسید که شعری گفته‌ای؟ و من گفتم هر چقدر سعی می‌کنم نمی‌توانم. مرحوم مشیری گفت به کسی که دوستش داری فکر کن تا بتوانی. در آن سن همه عشق من مادرم بود؛ درواقع اولین شعرم را برای مادرم گفتم.» نتیجه این اصرار شعری شد که به گفته بهمنی، فریدون مشیری نتوانست به او ایرادی بگیرد.

«شب‌ها که ز دیده خواب گیرد
شعرم به سروده شبانه
بینم که نشسته‌ای تو بیدار
بر بستر طفل پربهانه
آوازه گرم لای‌لایت
افکنده طنین مادرانه
شاعر نه منم تویی که باشد
شعرت همه شور مادرانه»

در آن سن و سال، شور و علاقه‌ای که بهمنی به شعر داشت باعث شد تا او در همان نشریه بنویسد. البته حمایت‌های فریدون مشیری هم تاثیر زیادی روی او گذاشت. با انتشار شعر مادر، مشیری چند خطی در مجله نوشت که این شعر را پسربچه‌ای در این سن و سال گفته است. بهمنی در این باره گفت: «این ماجرا برای من شوق کمی نبود. بیشتر اوقات به شعر می‌اندیشیدم و تا مدتی بیشتر رباعی و دوبیتی می‌گفتم. البته شروع کارم با شعر نیمایی بود. هرچند در آن سن نمی‌دانستم شعر نیمایی چیست و شعر «مادر» را در قالب غزل گفته بودم، اما در قالب شعر نیمایی راحت‌تر شعر می‌گفتم.»

شیفته غزل

اگر جسارت بهمنی و هم‌نسلانش همچون منزوی و بهبهانی نبود قطعا نوگرایی در غزل بیش از چند دهه به تاخیر می‌افتاد. بهمنی در غزل‌هایش همواره چشمی به نیما دارد. عشق از جمله مضمون‌های غزل اوست. بسیاری از اهالی شعر و ادب، بر این عقیده‌اند که غزل‌های او وام‌دار سبک و سیاق نیما یوشیج است. آنچنانکه بهمنی می‌گوید: «جسمم غزل است اما روحم همه نیمایی است/ در آینه تلفیق این چهره تماشایی است».

محمدعلی بهمنی در کنار غزل، در قالب‌های مختلف دیگری مانند کلاسیک، نیمایی و سپید به سرودن پرداخته است. اما شیفته غزل گفتن و غزل خواندن است و درباره این شیفتگی می‌گوید: «غزل، نه‌تنها در شعر امروز، بی‌تردید در شعر تمام فرداها جایگاه ویژه‌ای خواهد داشت. غزل هستی ایرانی است و خواهد بود. آنچه که مهم است، این است که این امانت حساس را به نسل‌های آینده تحویل دهیم.» در دیدگاه محمدعلی بهمنی، غزل به گونه‌ای است که می‌تواند با روزگار و شرایط جدید تغییر کند.

بهمنی سال ۱۳۵۰ مجموعه اشعارش را منتشر کرد. او درباره اولین مجموعه شعرش گفته است: «اولین مجموعه شعرم به نام «باغ لال» سال ۵۰ همزمان با کتاب مرحوم حسین منزوی توسط یک انتشارات چاپ شد. این همزمانی باعث شد تا کتاب در مقام مقایسه قرار بگیرد. آن موقع‌ها مثل الان نبود. کتاب‌ها واقعا خوانده می‌شدند و بزرگان روی آنها نظر می‌دادند. نقد می‌کردند و جایگاه طرف را به او نشان می‌دادند. آن موقع فضا به‌گونه‌ای بود که طرف باید در یک کتاب خودش را معرفی می‌کرد. من هم با مجموعه باغ لال شناخته شدم.» در سال‌های بعد، مجموع‌های اشعار دیگری با نام‌های «در بی‌وزنی»، «عامیانه‌ها»، «گیسو، کلاه، کفتر»، «گاهی دلم برای خودم تنگ می‌شود» و... منتشر کرد.

دلسوزی برای ترانه و موسیقی

کارنامه بهمنی پر از فعالیت‌هایی است که با عرصه ترانه، شعر و موسیقی گره خورده. اولین همکاری رسمی بهمنی با رادیو در سال ۱۳۴۵ رقم خورد. در ادامه، شبکه استانی خلیج فارس برنامه «صفحه شعر» را با همکاری این شاعر احساس پیشه ارائه داد. در کارنامه او تجربه‌هایی مانند مسئول چاپخانه دنیای چاپ بندرعباس و مدیر انتشارات «چی چی کا» که در گویش بندرعباسی به معنی قصه است، دیده می‌شود. همچنین او به مرور در عرصه‌های مدیریت کلان هم وارد شد. محمدعلی بهمنی، پس از درگذشت مشفق کاشانی در اسفند ماه ۱۳۹۳ رئیس شورای شعر و ترانه دفتر موسیقی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی شد.

چهار سال بعد، در شهریور ماه ۱۳۹۷ با نگارش متنی در فضای مجازی از استعفا و کناره‌گیری‌اش از این سمت خبر داد. بعد از این استعفا، برخی رسانه‌ها این مساله را با حاشیه‌های مجوز گرفتن آلبوم «ابراهیم» مرتبط دانستند. ولی بهمنی در گفت‌وگو با باشگاه خبرنگاران جوان گفت: «این استعفا ارتباطی با موضوع مجوز آلبوم «ابراهیم» محسن چاوشی ندارد و من هیچ دخالتی در کار چاوشی برای انتشار این آلبوم نداشتم.» بهمنی ادامه داد: «متاسفانه انتشار آلبوم چاوشی ۹ ماه به تاخیر افتاد. با وجود اینکه اصلاحیه‌هایی به اشعارش وارد شده است اما اثر بسیار باارزشی است. البته چند سال پیش به یک اثر این خواننده پاپ ایراد گرفتم آن هم به این دلیل که آن شعر در شان چاوشی و حسین صفا، شاعر اشعارش نبود. به هر حال استعفای من برای مجوز اشعار آلبوم اخیر محسن چاوشی نبوده است.» بهمنی درخصوص علت استعفایش اظهار کرد: «موضوع استعفایم مربوط به خود دفتر شعر و فعالیت‌هایی است که در آن صورت می‌گیرد. نباید دفتر موسیقی زیر بار ترانه‌های ضعیف برود. ما تذکر دادیم، اما دوستان حرف‌های ما را نپذیرفتند. من هم گفتم چرا دادن مجوز به این اشعار ضعیف به اسم ما تمام شود؟»

نظرات بهمنی درباره موسیقی این دوره و زمانه، همیشه پر از دلسوزی بوده است. او هدفش را از رد کردن برخی موسیقی‌ها، کمک به حیثیت کلام در موسیقی دانست. او در گفت‌وگویی که با تسنیم در سال ۱۳۹۷ داشت، درباره وضعیت شعر و ترانه در صداوسیما گفت: «صداوسیما مدت زیادی نیست که از آلبوم‌ها و تک قطعه‌های ارشاد بهره می‌برد. الان به طور کلی تمام استودیوهای تلویزیون بسته است و بیشتر آثاری را پخش می‌کنند که از مجرای ارشاد تولید می‌شود. صداوسیما از میان آثار تولید شده در ارشاد، قطعه‌هایی را پخش می‌کند که کیفیت بهتری دارند. حالا فکر کنید آثار نازل چه وضعیتی دارند! در حال حاضر بیشتر استودیوهای داخل تلویزیون بسته است و بیشتر آثاری که پخش می‌کنند خارج از تلویزیون تولید شده‌اند. آنچه ما می‌دانیم این است که تلویزیون به دلیل نداشتن بودجه حجم تولیدهایش را کاهش داده است.»

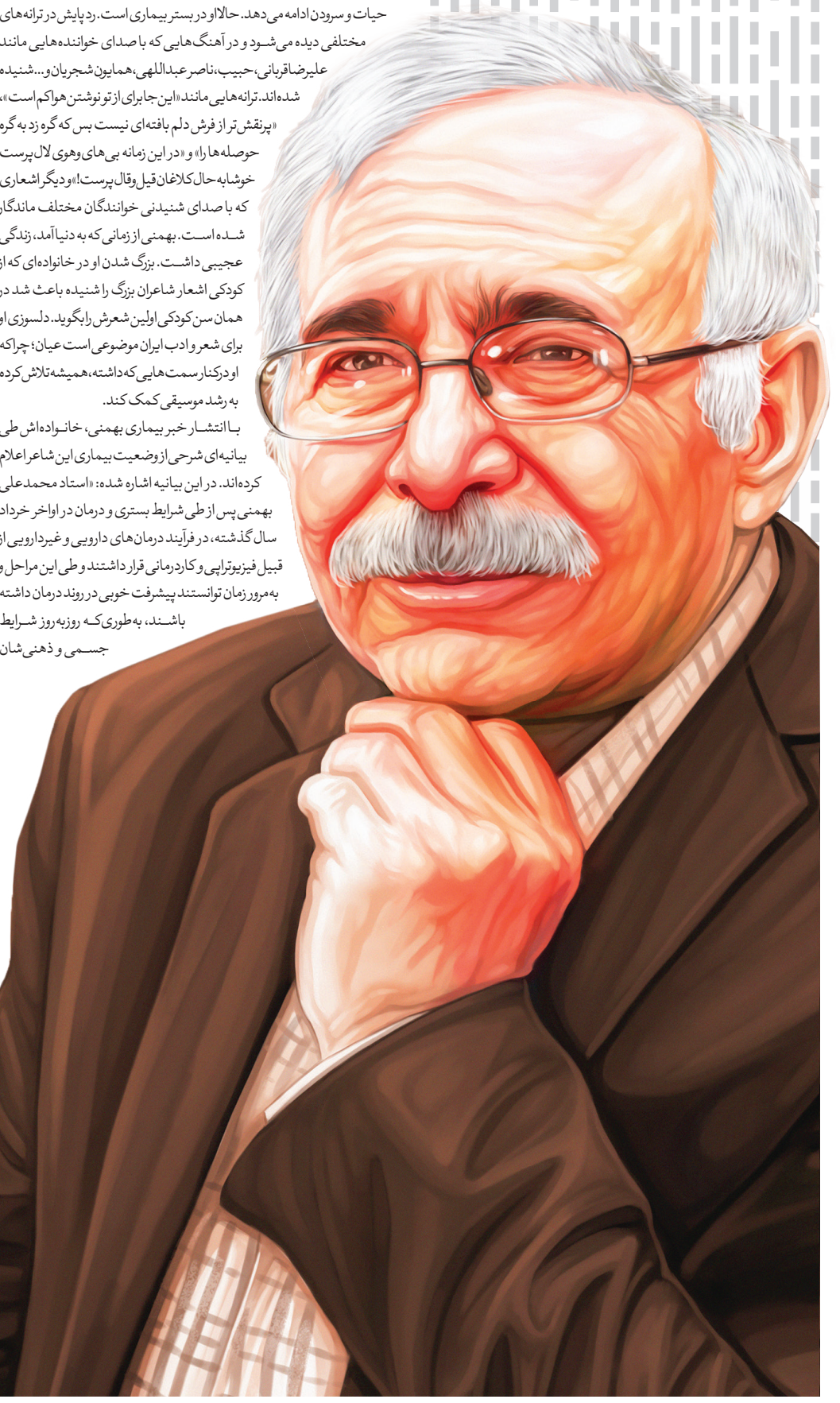

طرح: ارش فروغی | فرهیختگان

خلاصه‌تر نکن ای مرگ داستانش را

سمانه نائینی
شاعر

تازه از بیمارستان برگشته‌ام و تمام راه را به این فکر کرده‌ام منی که همه این سال‌ها از فکر کردن به چنین روزی چهارستون بدنم لرزیده، چطور جرات کرده‌ام این روزها را به چشم ببینم؟

رسیده نرسیده پیامی می‌گیرم از خبرنگار روزنامه «فرهیختگان» که «می‌توانی مطلبی درباره استاد بنویسی برای روزنامه؟» مغزم کار نمی‌کند اما بی‌درنگ می‌نویسم «حتما.» شک ندارم اگر پیام به‌جای روزنامه از بیمارستان بود و محتوایش این بود که مثلا «می‌توانی چشمت را بدهی بگذاریم در کاسه چشم استاد تا حالش خوب بشود؟» باز هم با بی‌درنگی همین پاسخ را می‌دادم و قطعا دلیل این پاسخ و حسی که حاصلش این پاسخ است، سلوکی است که در تمام این بیست‌وچندسال از همنشینی و هم‌نفسی با استاد آموخته‌ام.

طبق عادت روزنامه‌نگاری‌ام تعداد کلمات را می‌پرسم و پیش خودم می‌گویم اصلا فرض کن بگوید تمام روزنامه، بگوید تمام روزنامه‌های این هفته، مگر جا می‌شود حجم ارادتم و عمق بزرگی این مرد در این سطرها؟ شروع به نوشتن که می‌کنم اما کلمات را گم می‌کنم. نمی‌دانم از کجا باید شروع کنم که مهم‌تر است. یادم می‌آید دیشب با چند نفر از دوستان نزدیک استاد نشسته بودیم و مرورش می‌کردیم و تهش همگی به این نتیجه رسیدیم که خیلی‌هایی که در تمام این سال‌ها بسیار «نادرویشی»ها در حقش کرده‌اند، حق داشته‌اند. میزان خضوع و خلوصی که شالوده این مرد را ساخته آنقدر زیاد است که باورش برای خیلی‌ها مهیب است. قلب و ذهن حسابگرشان تاب باور انسانی به این «زلالی» را ندارد. یادم می‌آید به ما بچه‌شاعرهایی که کم‌کم شدیم دوستان گرمابه و گلستانش آنقدر «مهربان» گفت و مهربانی آموخت تا جایی از «مهربان» نبودن‌مان شرمسار شدیم. یادم آمد در «سکوت» بی‌نظیر و بزرگانه‌اش بزرگ‌مان کرد که گاهی بتوانیم از حقارت زندگی چشم بپوشیم و رد شویم. یادم آمد که چطور یادمان داد آدم‌هایی که اگر بدون او می‌ریختندمان در یک شهر ظرف یک ساعت آن شهر را با ساکنانش به آتش می‌کشیدیم، بشویم یک خانواده که دردمان درد هم باشد با همه اختلاف‌ها و تعارض‌ها. یادم آمد چطور یادمان داد حرمت نان‌ونمک نگه داریم و اگر پا روی فرش خانه‌ای گذاشتیم تا قیامت حرمت‌دار آن باشیم. یادم آمد چطور وقتی توی بیمارستان یا هر جای دیگری نسبتم را می‌پرسیدند، می‌ترسیدم بگویم «دوست» چون باور داشتم هرکسی که با او نزیسته باشد درک و دریافتش از «دوست» نمی‌تواند چیزی باشد که او به ما آموخته و ما هستیم و زیرلب زمزمه می‌کنم:

من قانعم آن بخت جاویدان نمی‌خواهم
گر می‌توانی یک‌نفس با من بمان ای دوست!

و با خودم می‌گویم این یک‌نفس را کاش به حرمت شعر خودش بماند و این‌طور بی‌دوست‌مان نکند. ما هنوز خیلی دوریم از آنچه او یادمان داده. از آن همه خلوص و خضوع و بزرگی توامان که در آن لبخندهای همیشه جاری بود و فکر می‌کنم به اینکه اگر یک روز در عنفوان نوجوانی و جوانی من جوجه‌شاعر از همه خوبی‌های دنیا بی‌خبر در جلسه‌ای شعر نخوانده بودم و هنگام پایین آمدنم از پشت تریبون او ایستاده برایم دست نزده و نگفته بود چقدر خوب شعر می‌گویی (که البته بعدها فهمیدم در نگاه خوب او همه‌چیز خوب است) و همین نشده بود سرآغاز رفاقتی پدرانه که با هیچ چیزی در دنیا عوضش نمی‌کنم، امروز من چه چیزی از «مهربانی» می‌دانستم؟! و تازه می‌فهمم چرا وقتی می‌گویند تو شاگرد شعر استاد بهمنی هستی دلخور می‌شوم.

من شاگرد شعر او نیستم نه به این دلیل که کم از او شعر و شاعری و شاعرانه زیستن آموخته‌ام، چون همه آنچه از شاعری‌اش آموختم دربرابر آنچه از مسلک و سلوک و بزرگی‌اش یاد گرفته‌ام آنقدر کوچک است که گاهی یادم می‌رود او- محمدعلی بهمنی- بزرگ‌ترین غزلسرای معاصر است که روی زمین نفس می‌کشد. او که شعر در وجودش جاری بود، نه‌فقط در قلم و کلامش و بی‌تردید هرکسی که با او زیسته باشد حالا حالش شبیه من است. شبیه فرزند ترسیده‌ای که هرروز پشت در اتاق آی‌سی‌یو می‌نشیند و چشم می‌دوزد به عددهای سخت آن مانیتور بی‌رحم، بلکه با کمی بالا و پایین شدنش التیام قلب‌هایی باشد که حالا به لطف و سایه بی‌دریغ استادشان، یک خانواده‌اند که منتظرند پدر مهربان‌شان دوباره به همان لبخندها میهمان‌شان کند. دعا کنید که قلب‌هایمان ناامید نشود و سایه‌اش بر سر شعر و عشق و دوستی مستدام بماند.

شعر سر سپردن در سطرهای دفتر نیست
هرکسی که شاعر شد ماندنش میسر نیست
کوچ سرنوشتت شد وقتی از تو می‌خواندم
وقتی از تو می‌خوانم هیچ کس کبوتر نیست
سرد بود، کوچیدیم، شهر جای تلخی شد
خانه چای تلخی شد که فقط معطر نیست
شک نکرده‌ام به زمین شک به آسمان دارم
وقتی آسمان حتی از خودش فراتر نیست
روزگار غمگینی است... هرکسی که شاعر شد
یا سرش سلامت نیست یا تنش تناور نیست
چند قرن بعد از این از تو شعر خواهد خواند
هر که جز تو و دریا با کسی برادر نیست
سردم است می‌ترسم از هوای طوفانی
بهمنی ببین دریا مثل قبل خواهر نیست

پی‌نوشت

۱- تیتر اشاره به مطلع غزلی از استاد محمدعلی بهمنی دارد که در آخرین شعرخوانی رسمی‌اش در نمایشگاه کتاب امسال خواندند و خواندنش تنم را لرزاند.

۲- کلمات داخل گیومه، تکیه‌کلام‌هایی است که در کلام و سلوک استاد جاری است.

۳- شعر پایانی غزلی است که ۱۲ سال پیش نوشتم و چند وقت بعد به مناسبت تولدش در روزنامه جام‌جم چاپ شد.

۴- این متن را به چشم یک یادداشت رسانه‌ای از یک روزنامه‌نگار نخوانید. تک‌تک کلمات عرض ارادتی تمام‌قد است که اگر اندکی از شعر، عشق و مهربانی در وجودم دارم حاصل انبوه تمام این‌هاست که از زیستن درکنار او آموخته‌ام.